

ملاحظات تاریخی درباره گفتمان تفویض در نخستین سده‌های اسلامی

[سید محمدهادی گرامی*]

■ چکیده

پس از انقلاب اسلامی ایران، تشیع کانون توجه شرق‌شناسان شد و آنان به «تحلیل تاریخی عقاید شیعه» پرداختند. رویکرد یادشده باعث شد که برخی معتقدین به تشیع - به پیروی از شرق‌شناسان - مدعی تحوّل تاریخی تفکر شیعی حتی در اصلی‌ترین مبانی اعتقادی آن شده‌اند. نمونه‌ای از این نگاه، در کتاب مکتب در فرایند تکامل؛ نظری بر تطوّر مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین؛ نگاشته سیدحسین مدرّسی طباطبایی انعکاس یافته است. نویسنده در مقاله حاضر، سعی می‌کند با ارائه گزارشی از تاریخ تطور اندیشه امامیه - بدون پرداختن به بحث‌های هنجاری و کلامی - تا حدی غبار از چهره آن بزداید. وی در راستای این هدف، ملاحظاتی در خصوص اندیشه دکتر مدرّسی طباطبایی در باب مفوضه ارائه می‌دهد؛ در ملاحظه اول به تلقی متقدمان امامیه از مفهوم تفویض اشاره کرده است؛ در ملاحظه دوم، افزون‌تر و عمیق‌تر به این مسأله می‌پردازد؛ در ملاحظه سوم، سوء تفاهم تاریخی درباره عقیده مفّصل بن عمر جعفی (در خصوص مسأله تفویض) را مورد کنکاش قرار می‌دهد و در ملاحظه چهارم با ارائه بر ساخته‌های مفوضه در سده‌های نخست هجری، مقاله را به پایان می‌رساند.

واژگان کلیدی: تفویض، مفوضه، تاریخ تفکر متقدمان امامیه، تحلیل تاریخی عقاید شیعه، سید حسین مدرّسی طباطبایی.

■ مقدمه

تطور تاریخی اندیشه‌ها و مکاتب بشری، نمونه‌های بسیار زیادی دارد؛ چنانکه مکاتب فلسفی غربی و اسلامی در طول حیات خود، شاهد دگرگونی‌هایی بودند. در سده‌های اخیر، رویکرد تاریخی در تبیین آموزه‌ها و معارف ادیان و فرق نیز رواج یافته است. امروزه در دنیا وقتی صحبت از شیعه‌شناسی، اسلام‌شناسی و مسیحیت‌شناسی می‌شود، بیش و پیش از توجه به اندیشه‌های کلامی آنها، تاریخ اندیشه آنها مد نظر است و در عمل نیز آثار پژوهشی این حوزه‌ها چنین رویکردی دارد.

در این میان، اندیشه‌های شماری از خاورشناسان که رویکردی تاریخی و همچنین پدیدارشناسانه^۱ دارند و دگرگونی‌های تدریجی در مبانی کلامی مذاهب اسلامی را مفروض گرفته‌اند، مورد استقبال و استفاده برخی اندیشمندان مسلمان واقع شده است.

پس از انقلاب اسلامی ایران، تشیع - به‌ویژه شیعه اثنی عشری به‌منزله اصلی‌ترین شاخه آن - کانون توجه شرق‌شناسانی قرار گرفت که به تحلیل تاریخی عقاید شیعه می‌پرداختند. برخی پیروان این شرق‌شناسان در میان باورمندان به تشیع نیز در چند دهه اخیر، مدعی تحول تاریخی تفکر شیعی - حتی در اصلی‌ترین مبانی اعتقادی آن - شده‌اند. نمونه‌ای از این نگاه، در کتاب مکتب در فرایند تکامل؛ نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین، تألیف سیدحسین مدرس طباطبایی انعکاس یافته است. البته بیشتر شیعیان همانند نگارنده این سطور، به اعتقادات بنیادین امامت باور دارند؛ ولی این نکته ضرورت بحث و بررسی درباره کم و کیف این عقاید بنیادین را ملغی نمی‌کند.

رویکرد تحلیل تاریخی عقاید شیعه کم‌کم طرفدارانی پیدا کرد و هواداران آن با دستاویز قرار دادن آثاری همچون مکتب در فرایند تکامل به تئوری دفرمیسیم تاریخی عقاید شیعه پر و بال دادند.^۲ این کتاب با ادعای عدم ورود به مباحث کلامی و صرفاً بیان تاریخ فکر امامیه مباحث خود را آغاز می‌کند.^۳ مطالب چالش‌برانگیز کتاب در بخش دوم آن - که در خصوص

۱. درخصوص بررسی تاریخ اندیشه از منظر پدیدارشناسانه نک: امیرمعزی، محمدعلی، «ملاحظات درباره یک نقد»، ایران نامه، سال چهاردهم (بی‌تا).

۲. نک: محدثین، جواد، «کتابی که بهانه دست‌اکبر گنجی شد»، (تابناک، ۱۷ اسفند ۱۳۸۸).

۳. مدرس طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/۲۲.

غلو، تقصیر و راه میانه است - مطرح می‌شود. در این قسمت بخشهایی از مهمترین مطالب کتاب را مرور می‌کنیم:

اینکه قرآن پیامبران را بشری مانند دیگر مردم می‌داند، با ادعای توانایی‌های فرابشری آنان ناسازگار است. فکر اینکه پیامبر موجودی فوق بشری بود، بلافاصله پس از درگذشت آن حضرت آغاز شد. در ابتدا این طرز فکر از سوی جامعه مسلمان طرد شد؛ اما به فاصله چند دهه در قالب اعتقادات کیسانیه رشد کرد؛ به طوری که از اوایل قرن دوم، یک تلقی فرابشری از امامت پدیدار شد. این تلقی اگرچه از سوی ائمه و علمای شیعه طرد شد، اما به صورت یک قرائت مرجوح و یک دیدگاه مطرود به حیات خود ادامه داد. ... در دهه‌های سوم و چهارم قرن دوم هجری، مفوضه به عنوان گروهی از غلات در جامعه شیعه پدیدار شدند که ائمه آل محمد را موجوداتی فوق بشری می‌خواندند و معتقد بودند آنان دارای علم غیب و قدرت تصرف در کائنات هستند.^۱

حلقه نهایی این بحث اینگونه تکمیل می‌شود: «اعتقاد به ویژگی‌های فرابشری که از ابتدا در زبان دین مطرح نبود و در قرن دوم توسط غالیان ساخته شد، در هزاره اخیر به یک باور عمومی تبدیل شده و به لازمه ذاتی امامت بدل گشته است».^۲

هواداران این اندیشه، گزارش‌های متعدد علمای امامی درباره علم و قدرت‌های تکوینی امامان را یکسره نادیده گرفتند. آنان گزارش‌های مرتبط با قاعده کلی «نزلونا عن الربوبية» را - که در محافل مختلف امامی با الفاظ گوناگون نقل شده بود و در قرون متقدم به سان چراغی پیش روی شیعیان قرار داشت - رد کردند و همه آنها را از برساخته‌های مفوضه دانستند.^۳ همین موضع‌گیریها باعث شد تا در برخی محافل آکادمیک، حداکثر بر مسائلی همچون

۱. همان/ ۵۸ - ۶۱.

۲. کدیور، محسن، «قرائت فراموش شده: بازخوانی نظریه علمای ابرار»، فصلنامه مدرسه، شماره سوم، (اردیبهشت ۱۳۸۵ش).

۳. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/ ۸۲ - ۸۳.

مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم‌السلام) و احقیقت آنها در رهبری جامعه به عنوان عقاید اصیل شیعه تأکید شود و برخی عقاید بنیادین دیگر تشیع به عنوان تقدیس افراطی امامان شناخته شود. گرچه هدف اصلی نگارنده این کتاب همان طور که خودش می گوید «تکمیل پازل تاریخی از سرگذشت تفکر امامیه است»^۱ - که البته هدفی ستودنی است - اما برخی بخش‌های پازل فراهم شده، غیرواقعی است و این بدان خاطر است که اولاً به همه مواد تاریخی توجه نشده است و ثانیاً نگارنده طرح خود را براساس گرایشات کلامی پیشینی ایجاد کرده است. در چنین شرایطی، نگارنده این سطور تصمیم گرفت تا طرحواره‌ای برای زدودن برخی غبارها از چهره تاریخ تفکر متقدمان امامیه فراهم کند. مطالب این طرحواره، برخلاف برخی آثار مشابه که در عمل رویگری کلامی نیز در پیش گرفته‌اند، صرفاً گزارشی از تاریخ تطور اندیشه امامیه - بدون پرداختن به بحث‌های هنجاری و کلامی - است. اما از آنجا که تکمیل این طرحواره، به زمان بسیاری احتیاج دارد، نگارنده بر خود لازم دید تا هر از چندی، اهل علم را از یافته‌هایش آگاه کند؛ پس تصمیم بر آن شد که اندک‌اندک بخش‌هایی از آن منتشر شود. سیاهه پیش رو، شکل اولیه برخی ملاحظات است که نگارنده درخصوص اندیشه دکتر طباطبایی در باب مفوضه - به عنوان چالش برانگیزترین بحث ایشان - دارد که امید است مقبول اهل تحقیق واقع شود.

لازم به ذکر است که این مقاله رویکردی گفتمانی^۲ به مقوله تفویض دارد و در پی بررسی معانی کلامی قابل تصور برای تفویض و طرح و رد آنها نیست؛ به تعبیر بهتر، این مقاله قصد دارد مسأله تفویض و برخی مطالب مرتبط با آن را در بستر تاریخی خودشان بررسی کند.

۱. همان/۱۳.

۲. مقصود از گفتمان در اینجا مفهومی است که اخیراً در پی تحولات معرفتی در علوم اجتماعی و انسانی ظهور کرده است و در واقع مقوله‌ای است که به عوامل بیرون از متن (بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی) می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، گفتمان، روشی است برای مطالعه اندیشه؛ در این روش عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به مثابه چارچوبی که متفکر در درون آن می‌اندیشد، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. چارچوب‌های گفتمان، خود را به طور ناخودآگاه بر متفکر تحمیل می‌کنند. گفتمان در این معنا، مفهومی است که بیشتر با نظرات میشل فوکو رایج شد (برای مطالعه بیشتر درخصوص مفهوم گفتمان فوکویی ر.ک: هارلند، ریچارد، فلسفه ساخت‌گرایی و پساساخت‌گرایی/ ۱۵۴-۱۵۵؛ فوکو، میشل، نظم گفتار/ ۲۴-۲۷؛ میلز، سارا، گفتمان/ ۲۸-۳۰).

ملاحظه اول: تلقی متقدمان امامیه از مفهوم تفویض

واژه «مفوضه» در تاریخ کلام و عقاید اسلامی غالباً دو کاربرد داشته است؛ نخست «مفوضه» در برابر «مجبره» و دیگری «مفوضه» به معنای یکی از اصناف غلات.^۱ این مقاله، معنای دوم - که ره‌یافتی غالبانه است - را بررسی می‌کند.

نکته حائز اهمیت در بررسی تفویض توجه به کاربرد دقیق تاریخی آن است که متأسفانه دکتر مدرسی طباطبایی از آن غفلت کرده است. گرچه در دستگاه کلامی امامیه در سده‌های اخیر غالباً معنای تفویض از غلّو- با مؤلفه اعتقاد به الوهیت ائمه علیهم‌السلام - تفکیک می‌شود، اما چنین تفکیکی دست کم در قرون متقدم، یعنی سده دوم و سوم هجری، عملاً وجود نداشته است؛ چون در دیدگاه آنها، هر دو یک نتیجه داشته‌اند.

گویا نزد متقدمان، تفویض چیزی جز همان غلّو الوهی نبوده و معنای قریبی با ربوبیت داشته است؛ به این معنی که خدا ابتدا اولیای الهی را خلق کرد و سپس به‌طور کامل از اداره امور جهان کنار رفت و همه چیز را بدانها سپرد. گزارش‌هایی که درباره تفویض در متون متقدم نقل شده به خوبی نشان می‌دهند تلقی امامیان نخستین از تفویض، با آن چیزی که برخی معاصران درباره آن گفته‌اند کاملاً متفاوت بوده است. دریافت مفوضه از نقش ائمه در عالم تکوین، آن چیزی نیست که برخی معاصران از آن تعبیر به رابطه طولی کرده‌اند.^۲

به نظر میرسد تلقی آنان از مقوله تفویض ارتباط بسیار نزدیکی با مفهوم لغوی «تفویض» داشته است؛ تفویض به معنی سپردن کاری و کنار کشیدن از آن است. عبارت‌های متون متقدم درباره مفوضه، نشان می‌دهند که اعتقاد به تفویض امر خلق و رزق، تنها نمونه شاخصی از اعتقادی بسیار فراتر درباره ائمه علیهم‌السلام بوده است. در واقع خلق و رزق دو نمونه اصلی از شئون ربوبی است که به ائمه علیهم‌السلام واگذار شده و «احیاء»، «اماته» و همه شئون ربوبی

۱. درباره معانی مختلف تفویض ر.ک: گرامی، سید محمدحادی، مؤلفه‌های غلّو نزد امامیه... ۹/؛ در کتب کلاسیک معانی مختلفی برای تفویض ذکر و درباره درستی یا نادرستی آنها گفتگو شده است. در این مقاله صرفاً در خصوص معنای تفویض در گفتمان شیعیان سده‌های نخست هجری گفتگو شده است؛ یعنی اولاً با همه معانی قابل تصوّر برای تفویض کاری نداریم و فقط معانی کاربردی آن مدنظر است؛ ثانیاً این کاربرد در سده‌های نخستین اسلام بررسی شده است؛ نه در سده‌های اخیر.

۲. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/ ۶۲.

را شامل می‌شود. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که در اعتقاد مَفُوضه، خدا، اولیای خود را خلق کرده است و سپس از همه شئون ربوبی خود شانه خالی کرده است و تدبیرات امور عالم را به‌طور کامل - از ابتدا تا به امروز - به ائمه علیهم‌السلام سپرده است. از این روست که در بسیاری از متون کهن، غلات و مَفُوضه در کنار یکدیگر طبقه‌بندی شده‌اند. شیخ صدوق با نقل روایتی از زراره، مسأله تفویض به ائمه علیهم‌السلام را ردّ می‌کند.^۱ بافت این روایت به نحوی است که نفی تفویض به معنای نفی ربوبیت بوده و در کنار امر خلق و رزق از اعیان، امامت و سایر شئون ربوبی نیز سخن به میان آمده است. گویا در دیدگاه شیخ صدوق تمایز جدی بین غلو و تفویض وجود ندارد و این دو وصف در بیشتر موارد به یکدیگر عطف شده‌اند. در واقع در دیدگاه وی تفویض، مفهومی فراگیر و ربوبی بوده است. گزارشی که در منابع نزدیک به آن دوره آمده نیز در همین چارچوب معنایی قابل تفسیر است؛ سمعانی درباره معنای تفویض می‌گوید:

مَفُوضی نسبتی است به گروهی از غلات شیعه که به آنان مَفُوضه گویند و در اعتقاد آنان خدا در ابتدا محمد را خلق کرد سپس خلق جهان را به او تفویض کرد و برخی دیگر همین قول را درباره علی گویند.^۲

حتی عبارات منابع کلاسیک و رایج نیز چنین برداشتی را تأیید می‌کنند؛ مَفُوضه معتقد به واگذاری عالم و خلق آن به پیامبر و امامان بوده‌اند؛ ایشان معتقد بودند خداوند پس از خلق پیامبر و امامان، خلقت آسمان و زمین و سایر مخلوقات را به ایشان سپرده است؛^۳ به‌طوری که پس از آن، خداوند در این امر دخالتی نداشته و خالق حقیقی اشیا امامانند؛ نه خداوند.^۴ یکی دیگر از باورهای شناخته‌شده مَفُوضه و غلات - که چنین برداشتی را تقویت می‌کند - انکار شهادت و فوت امامان توسط ایشان است. این امر به‌طور ویژه در مورد سیدالشهداء علیه‌السلام گزارش شده است.^۵ به‌نظر می‌رسد چنین باوری ریشه در اعتقاد آنان به خالقیت و مدبریت

۱. صدوق، محمد بن علی، اعتقادات / ۱۰۰-۱۰۱.

۲. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، ۳۵۷/۵.

۳. رک: اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی / ۲۶۵؛ اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق / ۲۳۸.

۴. اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی / ۲۶۵.

۵. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، ۱۹۸/۴؛ مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل / ۳۶.

امامان در عالم دارد، یعنی از آنجا که امامان خالق و مدبّر جهان هستند، امکان ندارد از دنیا بروند؛ بلکه حیات ایشان برای خلق و اداره نظام هستی ابدی است. دکتر مدرّسی طباطبایی با بی‌توجهی به کاربرد تفویض در بافت تاریخی آن - و تأثیرپذیری از دستگاه کلامی که در عصری متأخرتر از دوره مورد گفتگو شکل گرفته است^۱ - تلاش کرده تا فصل ممیزهایی را برای مفوضه در برابر غلات بازسازی کند؛ در حالی که این فصل ممیزها صرفاً در ادبیات نظری و در گفتمان سده‌های اخیر معنا پیدا کرده‌اند و در گفتمان متقدمان امامیه چنین تمایزهایی عملاً وجود نداشته است.

ملاحظه دوم: نسبت ولایت تکوینی با تفویض، در اندیشه متقدمان امامیه

پیشتر ذکر شد که دکتر مدرّسی طباطبایی تلاش کرده است تا به صراحت درباره مفوضه سخن بگوید و فصل ممیزهایی را برای آنها برشمارد؛ اما برخی باورهایی که وی اختصاصاً برای مفوضه ذکر کرده است،^۲ مانند تفویض امر دین (ولایت تشریعی)،^۳ قدرت‌های تکوینی امامان و علم لدنی آنها، باور عام رایج میان جریان‌های امامی سده دوم و سوم هجری بوده است. همانطور که پیشتر ذکر شد، در اندیشه متقدمان امامیه، تفویض چیزی جز همان غلو ربوبی نبوده است.^۴

در گفتمان کلامی متأخر امامیه، بحثی با عنوان «تصرف امام در امور تکوینی» یا «ولایت تکوینی» وجود دارد.^۵ دکتر مدرّسی می‌خواهد نشان دهد که تفویض در اندیشه متقدمان امامیه، همان باور به قدرت‌های تکوینی و فرابشری ائمه بوده است.^۶ به نظر می‌رسد این ادعا

۱. مدرّسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل / ۶۶-۶۴.

۲. همان / ۶۶-۶۴.

۳. همان / ۷۰.

۴. البته در اینکه مفوضه به باورهایی که دکتر مدرّسی ذکر می‌کند معتقد بوده‌اند، تردیدی وجود ندارد؛ بحث در اینجا است که موضع‌گیری سایر شیعیان امامی علیه مفوضه به دلیل این باورها نبوده است؛ زیرا خود آنان نیز بسیاری از این باورها را داشته‌اند؛ موضع‌گیری آنها به دلیل اعتقاد مفوضه به «تفویض همه امور عالم به ائمه (علیّه‌السلام)» بوده است.

۵. رک: میرجهانی طباطبایی، محمدحسن، ولایت کلیه؛ نمازی شاهرودی، علی، اثبات ولایت.

۶. مدرّسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل / ۹۸.

بیشتر مبتنی بر پیش فرضهای کلامی ایشان است. برخلاف این انگاشته، پیشتر ذکر شد که تفویض در ادبیات متقدمان امامیه چیزی جز غلو ربوبی نبوده است و فی الواقع باور به همان الوهیت ائمه بوده است که با یک تراخی از ربوبیت ذات پروردگار، تحقق پیدا می کرده است. وقتی چنین رهیافتی را در کنار گزارش‌های نقل شده درباره باور امامیان متقدم درباره علم و قدرت امامان می‌گذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که هرچند قاطبۀ آنها منکر رهیافت تفویض بوده‌اند، ولی در اندیشه آنها تفویض چیزی جز باور به الوهیت ائمه نبوده است و شامل مباحث مربوط به تصرف ائمه در امور تکوینی و یا علم آنها نمی‌شده است.

با این اوصاف مقوله‌هایی مثل «ولایت تکوینی»، «تصرف امامان در امور تکوینی»، «علم لدنی امامان» و «ولایت تشریحی» ارتباطی به بحث تفویض ندارد و بررسی جایگاه آنها باید با عنوانی مستقل و با عنایت به رهیافت‌های غالیانه صورت گیرد.

در عین حال نگارنده برای اینکه نشان دهد عملاً نیز چنین ارتباطی وجود ندارد - و بسیاری از مخالفان جدی تفویض، به «ولایت تکوینی» امامان باور داشته‌اند - نیم‌نگاهی هم به این مطلب خواهد داشت.

بررسی ابعاد دقیق باور متقدمان امامیه درباره رهیافت ولایت تکوینی، نیاز به پژوهش مستقلی دارد؛ اما یکی از بهترین شواهدی که وجود چنین باوری را در میان آنها تأیید می‌کند، نقل گزارش‌هایی درباره قدرت‌های تکوینی امامان و نیز اعتقاد آنها به اصلی است که نگارنده آن را مبنای «نزولنا عن الربوبیه» نام نهاده است. گرچه دکتر مدرسی طباطبایی، این گزاره را از موضوعات مفوضه - برای ایجاد تمایز بین آنها و غلات - دانسته‌است،^۱ اما بررسی متون کهن امامیه نشان می‌دهد که این گزاره، با تعابیر مختلف توسط جریان‌های مختلف امامی آن دوره نقل شده است و حتی مشهورترین شخصیت‌های عرصه مبارزه با غلات همچون احمد بن محمد بن عیسی اشعری نیز آن را نقل کرده و بدان باور داشته‌اند.^۲ علامه مجلسی نیز تأکید می‌کند که این تعبیر با الفاظ مختلف، در روایات متعددی وارد

۱. همان/۸۱.

۲. تردیدی نیست که متقدمان امامیه، تنها چیزهایی را که باور داشته‌اند نقل می‌کرده‌اند و این مطلب، مبنایی پذیرفته برای بسیاری از محققان اسلامی است (در این زمینه رک: گرامی، سید محمدحادی، مؤلفه‌های غلو نزد امامیه.../۱۲).

شده است.^۱

در سده دوم هجری امامیان ساکن عراق - اصلی ترین پایگاه تشیع تا پیش از سده سوم هجری - از زمان امام صادق علیه السلام گزارش «نزّلونا» را نقل کرده و بدان باور داشته‌اند؛ محمد بن مسلم و ابابصیر در حدیث «اربع مائه» تعبیری مشابه این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند.^۲ گزارش مشابهی نیز از جعفر بن بشیر خَزّاز (از روات کوفی ثقه آن دوره) در همین خصوص نقل شده است.^۳

کامل التمار کوفی نیز راوی گزارشی است که در آن، مبنای «نزّلونا عن الربوبیه» با تعبیر «اجعل لنا اربابا نثوب إلیهم» از امام صادق علیه السلام نقل شده است. در این گزارش، راوی درباره بخش «قولو فینا ما شئتم» ابراز شگفتی می‌کند و حضرت می‌فرماید که از علوم ما برای شما جز یک الف غیر معطوفه آشکار نشده است.^۴ گزارش مشابه دیگری از همین راوی در کافی نقل شده است که نشان می‌دهد این علوم، همان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و مقصود از علم - در اینجا - آگاهی از فضایل و مقامات ائمه علیهم السلام بوده است.^۵

یکی دیگر از شخصیت‌های کلیدی این دوره ابن ابی عمیر (د ۲۱۷ق) است؛ وی در نمونه‌ای بسیار جالب پس از اینکه علی بن حکم گزارشی از قدرت تصرف امام در امور تکوینی - از جمله در چشمان ابوبصیر - را برای وی نقل می‌کند، می‌گوید: «شاهد باش که این مطلب همانند روز حق است».^۶ گزارش‌های دیگری نیز از ابن ابی عمیر نقل شده که نشان می‌دهند وی به قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تصرف در امور تکوینی باور داشته است.^۷ براساس گزارش دیگری که ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، به نظر می‌رسد که وی به قدرت طی الأرض امام باور داشته است.^۸

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۲۵/۳۴۷.

۲. صدوق، محمد بن علی، خصال/۶۱۴.

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات/۲۳۶.

۴. همان/۵۲۷.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱/۲۹۷.

۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات/۲۸۹.

۷. همان/۲۷۳.

۸. همان/۴۲۱.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی (م ۲۲۱ق) از دیگر شخصیت‌های برجسته این دوره است؛ به نظر می‌رسد وی به برخی فضایل اهل بیت علیهم‌السلام درباره تصرف در امور خلقت، معتقد بوده است؛^۱ وی گزارشی نقل کرده است که در آن توضیحاتی درباره قدرت امام برای تصرف در زمین ذکر شده است.^۲

گویا حسن بن محبوب (م ۲۲۴ق) از دیگر شخصیت‌های مهم این دوره نیز به تصرف امام در امور تکوینی باور داشته است؛ در گزارشی که از او نقل شده است از قدرت امام صادق علیه‌السلام در تصرف کوهها خبر داده شده است.^۳

سهیل بن زیاد واسطی از دیگر شخصیت‌های این دوره است که حضرت عسکری علیه‌السلام را نیز ملاقات کرده است. از وی گزارشی درباره قدرت تصرف امام در ابرها نقل شده است.^۴ محمد بن حسین بن ابی الخطاب (م ۲۶۲ق) راوی بسیاری از روایات محمد بن حسن صفار درباره مقامات امام و تصرف در امور خلقت است؛ از آن جمله، گزارش‌هایی است که در آنها گفته شده دنیا مانند گردویی در دست امام است.^۵ وی گزارش‌های دیگری را نیز درباره قدرت امام برای تصرف در امور تکوینی نقل کرده است.^۶ وی همچنین راوی این حدیث معروف امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت می‌فرماید: «أنا وجه الله وأنا جنب الله وأنا الأول وأنا الآخر وأنا الظاهر وأنا الباطن وأنا وارث الأرض وأنا سبيل الله و به عزم علي». وی آن را از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند و سپس جمله معروف بن خربوذ را نقل می‌کند که این حدیث حضرت تفسیری دارد برخلاف آنچه اهل غلو فهمیده‌اند.^۷ این تعبیر از معروف بن خربوذ مکی^۸ نشان می‌دهد که گرچه وی غالی و قائل به الوهیت ائمه علیهم‌السلام نبوده است، اما اندیشه عمیقی درباره مقام و جایگاه امام داشته است؛ وی یکی از ناقلان احادیثی است که

۱. همان/۴۲۷.

۲. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص/۳۲۴.

۳. همان/۳۲۵.

۴. همان/۳۲۶.

۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات/۴۲۸.

۶. همان/۲۹۰-۲۹۱.

۷. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۲/۴۷۱.

۸. همان.

در آنها تأکید شده روایات ائمه علیهم‌السلام صعب مستصعب است و هر کسی توان فهم آن را ندارد.^۱ مفضل بن عمر و برخی یارانش مانند یونس بن ظبیان نیز گزارش‌هایی درباره قدرت تصرف امام در زمین نقل کرده‌اند.^۲ مفضل در گزارش صریحی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: «هر چه از ما (درباره جایگاه ائمه) به سوی شما رسید که وجود آن در مخلوقات جایز بود و شما آن را نفهمیدید، آن را انکار نکنید و (دانش) آن را به ما بازگردانید و هر چه از ما رسید که جایز نبود در مخلوقات باشد آن را انکار کنید و لازم نیست به ما بازگردانید».^۳ همچنین گزارش‌های نقل شده از شخصیت‌های متمایل به مفضل همچون مالک جهنی و خالد الجوان (الجواز) نیز نشان می‌دهند که آنان هم به مبنای «تزلونا عن الربوبية» باور داشته‌اند.^۴

در گزارشی هم که از سدیر صیرفی و پسرش حنان بن سدیر نقل شده است، پس از نفی اندیشه‌های غالیانه و مرتبط با الوهیت ائمه علیهم‌السلام، جایگاه امام اینگونه بیان شده است:

«ما خازنان علم خداوندیم؛ ما تراجم وحی خداوندیم؛ ما قومی معصوم هستیم که خداوند به اطاعت ما امر کرده و از نافرمانی ما نهی کرده است؛ ما حجج بالغه هستیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است».^۵

این گزارش نشان می‌دهد که حنان و سدیر در عین دوری از اندیشه الوهیت امامان دیدگاه کمال یافته‌های درباره جایگاه امام داشته‌اند.

شخصیتی همچون حسین بن سعید اهوازی (م ۲۵۰ق) - که از محدثان کوفی الاصل ساکن در قم بوده است - نیز با سند خود از امام صادق علیه‌السلام روایتی درباره قدرت طی الارض حضرت نقل کرده است.^۶

در همین عصر گزارش‌های متعددی نیز در منطقه قم، درباره قدرت تصرف امامان در امور

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری / ۲۷۰.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات / ۳۹۴.

۳. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر / ۲۸۰.

۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ۴۱۵/۲.

۵. کنزی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۵۹۴/۲.

۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات / ۴۲۱.

تکوینی نقل شده است. محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ق) از شخصیت‌های قم در نیمه دوم سده سوم هجری است که گزارش «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم» مورد پذیرش وی بوده است و او آن را از امام صادق (علیه السلام) درباره مفهوم غلو نقل کرده است.^۱ صفار هم چنین به نقل عبدالله بن محمد بن عیسی اشعری (برادر احمد) گزارش‌هایی درباره قدرت تصرف امام در امور دنیا نقل کرده است که دنیا هم چون گردویی در دست امام است. در این گزارش راوی به امام کاظم (علیه السلام) می‌گوید که اصحاب ما چنین روایتی را نقل کرده‌اند و حضرت در حالتی که گویا از افشای آن روایت هراس داشته‌اند صحت آن را تأیید می‌کنند.^۲ به گفته نجاشی، صفار از مشایخ جلیل القدر قم بوده است و حتی کتابی با عنوان الرد علی الغلاة نگاشته است.^۳

عبدالله بن جعفر حمیری - از رئوس قمیون در دوره خود - در کتاب الدلائل مبنای «نزولنا» را نقل کرده و نشان می‌دهد این مبنا مورد پذیرش وی بوده است.^۴

سعد بن عبدالله اشعری قمی (م ۳۰۱ق) - که از بزرگان اشعریون قم در دوره خود بوده است - نیز چنین مبنایی را می‌پذیرد؛ وی عبارتی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند مبنی بر اینکه هرچه درباره ما و در رتبه مخلوقیت بود، گرچه نفهمیدید، بپذیرید و اگر در رتبه خالقیت بود آن را کنار نهدید.^۵ این گزارش را سعد بن عبدالله به نقل از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است. گزارش دیگری را نیز خود احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی مستقلاً در این باره نقل کرده است؛^۶ وی هم چنین راوی برخی گزارش‌های محیرالعقول و کم‌نظیر درباره شأن و فضایل ائمه (علیهم السلام) و امور مربوط به تصرف در خلقت است و این نشان می‌دهد که چنین روایاتی مورد قبول وی بوده‌اند.^۷ از احمد بن محمد بن عیسی هم چنین گزارشی

۱. همان/۲۵۶.

۲. همان/۴۲۸.

۳. نجاشی احمد بن علی، کتاب الرجال/۳۵۴.

۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۲۵/۲۸۹.

۵. حلی، حسن بن سلیمان، مختصرالبصائر/۲۸۰.

۶. صفار، محمد بن حسن، بصائرالدرجات/۲۵۶.

۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۲۵/۳۶۶-۳۶۷.

درباره قدرت طی الارض امام نقل شده است.^۱

در نسل بعدی امامیان مکتب قم، یعنی در سده چهارم هجری نیز شاهد پذیرش چنین مبنایی توسط شیخ صدوق، پدرش و استادش (ابن الولید) هستیم. شیخ صدوق بیشترین تأثیر را از والد و استادش ابن الولید پذیرفته است و بیشترین روایات خود را از این دو نقل کرده است.^۲ نقل تعبیر «انا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم» توسط شیخ صدوق - به واسطه پدرش - نشان می‌دهد که این مبنای برای تمایز اندیشه‌های غلوآمیز از غیر آن - در سده چهارم هجری در قم - مورد پذیرش بوده است.^۳

از سوی دیگر ابن الولید مهمترین راوی روایات صفار پس از وی است. او بسیاری از کتاب‌های صفار را روایت کرده است. تنها در مشیخه من لایحضره الفقیه، در پنجاه مورد، طریق شیخ صدوق با واسطه استادش ابن الولید به صفار می‌رسد.^۴ از سوی دیگر، راوی تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی - که جایگاه روایات آن درباره مقامات امامان بر کسی پوشیده نیست - والد شیخ صدوق است و شیخ صدوق نیز از تفسیر فرات در کتبش بسیار نقل می‌کند.^۵

در سده چهارم هجری نقل گزارش‌هایی درباره قدرت تکوینی امامان توسط شخصیت‌هایی همچون محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق) و شاگردش محمد بن قولویه قمی (م ۳۶۷ق) ادامه یافت. گرچه کلینی دو سال آخر عمرش را در بغداد به سر برد، اما خاستگاه اصلی اندیشه‌های او مکتب حدیثی قم و ری و متأثر از جریان‌های امامی آن سامان بود.^۶ کلینی بابتی را به آگاهی ائمه علیهم‌السلام از اسم اعظم اختصاص داد. وی در روایات این باب با بیان اینکه همه معجزات انبیا و اولیای الهی به خاطر دانستن چندین حرف از اسم اعظم بوده است، تأکید می‌کند که ائمه علیهم‌السلام ۷۲ حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم را می‌دانستند.^۷ کلینی در

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات / ۴۲۱.

۲. درایه، نرم افزار ارزیابی اسناد.

۳. صدوق، محمد بن علی، خصال / ۶۱۴.

۴. خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۲۴۹/۱۵ - ۲۵۰.

۵. همان، ۲۵۲/۱۳.

۶. معارف، مجید و رضا قربانی زرین، مشایخ اجازه در اسناد الکافی / ۳۳۰-۳۳۱.

۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۲۳۰/۱.

کافی نیز بابتی را به این موضوع اختصاص داده است که ائمه علیهم السلام میراثدار معجزات انبیاء علیهم السلام هستند؛ معجزاتی که بسیاری از آنها در رابطه با تصرف در امور تکوینی هستند.^۱

تعبیر متعالی این قولویه در *کامل الزیارات* نیز به خوبی نشان دهنده اندیشه او درباره جایگاه امامان است؛ مانند تعبیر منحصر به فرد «ارادة الرب فی مقادیر امورہ تهبط إلیکم و تصد من بیوتکم».^۲

با این اوصاف - و براساس مطالبی که در دو محور مبنای «نزولنا» و نقل گزارش‌های قدرت‌های تکوینی امامان ذکر گردید - مشخص شد که دست کم اکثریت متقدمان امامیه در سده دوم و سوم هجری، به قدرت تصرف امامان در امور تکوینی باور داشته‌اند. در خصوص علم امامان نیز در جای خود اثبات شده است که غالب امامیه در سده دوم و سوم هجری، به علم لدنی امام باور داشته‌اند.^۳

در خصوص تفویض امر دین (ولایت تشریعی) نیز باید دانست که برخلاف ادعای دکتر مدرسی طباطبایی^۴ چنین مقوله‌ای از عقاید رایج و اجماعی در میان متقدمان امامیه بوده است. تاکنون هیچیک از متقدمان امامیه در این مقوله تشکیک نکرده‌اند و نگارنده حتی قرینه‌ای دال بر انکار آن توسط متقدمان نیافته است.^۵

۱. همان، ۲۳۱/۱.

۲. ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات* / ۲۰۰.

۳. آغاز امامت امام جواد علیه السلام را باید نقطه عطفی در تاریخ تشیع دانست؛ زیرا گرچه پیش‌تر اختلافاتی درباره علم امام وجود داشت، اما این اختلافات با آغاز امامت ایشان به شکل دو جریان متمایز از هم در جامعه شناخته شد: گروهی قائل به انقطاع مطلق وحی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گروه دیگر قائل به این امر نبودند. گروه نخست بر این باور بودند که علم امام، تنها از طریق وراثت (مانند کتب امامان و آموزش‌های سینه به سینه) انتقال می‌یابد و در موارد دیگر نیز امام با اتکا به عصمتش قیاس می‌کند. گروه دوم، وحی را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به‌طور مطلق انکار نکردند و برای امام قائل به نوعی وحی شدند که در دستگاه کلامی امروز از آن به «وحی غیر نبوتی» تعبیر می‌شود. وحی غیر نبوتی همان چیزی بود که در کتب متقدم امامیه از آن به «جهات علم امام» یاد می‌شود و مواردی هم چون «نقر»، «تحدیث»، «قذف در قلب» و «الهام» را در بر می‌گیرد. در دوره مزبور، همه جریان‌های امامی - به‌جز جریان هشام بن حکم - جزو گروه دوم بودند و جریان هشام بن حکم که در اقلیت قرار داشت، به انقطاع مطلق وحی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قائل شد و فقط علم وراثتی امامان را قبول داشت (در این زمینه رک: گرامی، سید محمد هادی، مؤلفه‌های غلو نزد امامیه... / ۳۰-۳۵ و ۱۰۸-۱۲۴).

۴. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فریاد تکامل / ۷۰.

۵. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۲۶۵/۱؛ صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات* / ۳۷۸ و ۴۰۳-۴۰۷.

بنابر آنچه گذشت، این نظریه که باور به مقامات امامان، از اندیشه‌های مفوضه بوده و تا پیش از سده‌های چهارم و پنجم هجری در انزوا بوده است، درست به نظر نمی‌رسد.^۱

ملاحظه سوم: مفضل بن عمر جعفی؛ قربانی جریان سازی تاریخی

گرچه برخی معاصران از شکل‌گیری جریان تفویض در دهه‌های سوم و چهارم سده دوم هجری یاد می‌کنند،^۲ اما به نظر می‌رسد مفوضه دست کم از اواخر سده دوم هجری - یعنی زمان امام کاظم (علیه السلام) - به‌عنوان یک جریان خاص در جامعه شیعی شناخته و متمایز شدند؛ از این رو قلمداد کردن مفوضه در شمار جریانهای غالی دوره صادقین (علیهم السلام) اشتباهی بزرگ است. البته عقاید جریان تفویض در قالب گروههای غالی همچون مغیریّه و خطابیّه در این دوره وجود داشت؛ اما این گروه هنوز شناخته شده‌ای نبود. غالب احادیث این دوره که در آن از تعبیر تفویض استفاده شده است یا ناظر به بحثهای کلامی جبر و اختیار است^۳ و یا گزارش‌های مربوط به تفویض امر دین به امامان است.^۴

درباره اعتقادات مفضل بن عمر و حلقه یاران او در کوفه و مدینه^۵ می‌توان گفت که گرچه اتهام خطابی‌گری و غلو برای مفضل و برخی یارانش مثل یونس بن ظبیان - از دیگر شخصیت‌های طیف مفضل - مطرح شده است،^۶ اما مهمترین اتهام به مفضل بن عمر اعتقاد به تفویض است و در دوره‌های بعد نیز آثاری در بحث تفویض به وی نسبت داده شده است.^۷ براساس تحلیل گزارش‌های تاریخی، شاید به سختی بتوان عقاید متمایز مفضل بن عمر جعفی را علت موضع‌گیری علیه وی دانست. به نظر می‌رسد مفضل بیش از آنکه عقاید بسیار متمایزی نسبت به دیگر امامیان داشته باشد، قربانی پدیده جریان سازی شده باشد.

۱. کدیور، محسن، «قرائت فراموش شده؛ بازخوانی نظریه علمای ابرار»، فصلنامه مدرسه، شماره سوم، (اردیبهشت ۱۳۸۵ش).

۲. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/۶۱.

۳. صدوق، محمد بن علی، التوحید/۳۶۲.

۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات/۴۰۳-۴۰۷.

۵. درباره طیف مفضل رک: گرامی، سید محمد هادی، مؤلفه‌های غلو نزد امامیه.../ص ۴۱-۴۵.

۶. کنسی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۲/۶۵۷-۶۵۸.

۷. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳/۶۸.

گویا جریانهای غالی - به‌ویژه خطّابیان - در شکل‌گیری موج تبلیغی منفی علیه مفضّل نقش مؤثری داشتند. جالب است که اکثر گزارشهای رجالی درباره مفضّل، به این صورت است که راوی خدمت امام می‌رسد و مستقیماً درباره وضعیت مفضّل می‌پرسد. این امر به خوبی نشان می‌دهد که مفضّل هدف هجمه جریان‌سازی قرار گرفته و تردیدهایی درباره او در جامعه ایجاد شده است.

از اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری، مهمترین اتفاقی که در حوزه عراق افتاد، نهادینه‌شدن و شناخته‌شدن گفتمان تفویض امر خلق و رزق بود. پیش از دوره حضرت رضا (علیه السلام) اصطلاح تفویض بیشتر درباره امور دین و یا جبر و اختیار بود و هنوز معنای دیگر آن، یعنی تفویض امر خلق و رزق - یا احیاناً دیگر شئون ربوبی - شناخته شده نبود؛ اما از اواخر سده دوم هجری چنین مفهومی در جامعه به صورت یک اصطلاح شناخته شده درآمد.^۱ از اوایل سده سوم هجری، طیفی از افراد جامعه، به تفویض در معنای معهود آن متهم شدند. شخصیت‌های درون این طیف غالباً در دو گروه دسته‌بندی می‌شوند؛ گروه نخست: امامیان وابسته به اندیشه‌های مفضّل بن عمر جعفی؛ گروه دوم: خطّابیان نوکیش که یا واقعاً از

۱. گرچه «تفویض»، پس از امام رضا (علیه السلام) در جامعه شناخته و نهادینه شد، اما به نظر می‌رسد اصطلاح «تقصیر» - که در تضاد با تفویض قرار گرفت - اندکی بعد در جامعه شیعه رایج شد. برخی قراین نشان می‌دهند که اصطلاح تقصیر نیز به عنوان جریه‌ای برای تضعیف جریان مقابل - توسط مفوضه - به کار گرفته شد و رواج یافت. مفوضه در آغاز، نظریه تفویض امر خلق و رزق را مطرح کردند؛ اما پس از مدتی - که جبهه‌گیری علیه این پندار آغاز شد - عقاید و اندیشه‌های جریان مقابل را تقصیری خواندند. برخی گزارشهای نقل شده در این دوره به خوبی نشان می‌دهند که دو اصطلاح مزبور در جامعه آن روز کاملاً بار معنایی منفی داشته‌اند؛ برخی تلاشها برای حذف اصطلاح «مفوضه» و استفاده از الفاظی چون «مؤمنین» به جای آن، صرف نظر از اینکه توسط چه کسی صورت گرفته باشد، تأییدی بر این ادعاست. چنین دستبردی در گزارش کامل (کافور) بن ابراهیم مدنی - که تقریباً مهمترین گزارش تقابل تقصیر و تفویض در سده سوم است - روی داده است (ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، الغیبه ۲۴۶/۱؛ خصیبی، حسن بن حمدان، الهدایة الکبری/ ۳۵۹؛ راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج والجرایح، ۴۵۹/۱؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ۳۰۲/۳). جریانی که به تفویض متهم شده بود، جبهه مقابل خود را مقصر خواند. با این توصیف، «مقصره» نه یک جریان خاص، بلکه صرفاً برجسی بود که هر از گاهی دامن گروهی را می‌گرفت. از این رو اینکه برخی معاصران (مدرسی طباطبایی، ص ۹۶ پاورقی) می‌پندارند در تاریخ نقل نشده که مقصره حدیثی جعل کرده باشند بی‌مورد است؛ زیرا اصولاً وجود چنین گروهی در عالم خارج محل تردید است (درباره تقابل تقصیر و تفویض ر.ک: گرامی، سید محمد‌هادی، مؤلفه‌های غلو نزد امامیه.../ ۷۷).

ابوالخطاب روی برتافته بودند و یا دست کم اینگونه وانمود می‌کردند.^۱ از دوره امام صادق (علیه السلام) جریان طرد شده خطایبه، به علت فضای تنفر عمومی، دیگر امکان فعالیت علنی نداشت و به دنبال بهبود چهره مخدوش خود بود؛ از این رو تلاش کرد خود را به طیفی از اصحاب امامان پیوند بزند و امکان برقراری این پیوند با طیف مفضل بیش از سایرین بود. از ابن‌ابی عمیر نقل شده هنگامی که ابوالخطاب امر خود را آشکار کرد و ماجرای او اتفاق افتاد، شیعیان (ظاهراً شیعیان کوفه) به امام صادق (علیه السلام) مراجعه کردند و گفتند کسی را (به جای او) برای ما منصوب کن که در امور دینمان به او مراجعه کنیم؛ حضرت صادق (علیه السلام) مفضل را معرفی کردند. طبق این گزارش، پس از این واقعه بود که تشنیع مفضل و یارانش آغاز شد و آنان او را متهم به شرب خمر و امور ناروا کردند.^۲ شیعیان کوفه شاهد بودند کسانی که تا چندی پیش به عنوان شیعیان خطابی شناخته می‌شدند، اکنون از چهره جدیدی با نام مفضل پیروی می‌کنند.^۳

اگر در کنار این احتمال، گزارش‌هایی را بگذاریم که در آنها بیان شده مفضل به خاطر رفت و آمد با برخی از مستضعفان خطایبه در معرض سوء ظن قرار گرفته بود^۴ یا گزارش‌هایی درباره فرقه مفضلیه مبنی بر اینکه آنان پس از برائت امام از ابوالخطاب، بر گرد مفضل جمع

۱. طیف مفضل بن عمر جعفری از زمان امام کاظم (علیه السلام) به بعد در جامعه متمایز شد؛ این تمایز، نتیجه حسن استقلال و هم‌بستگی اجتماعی این جریان بود که در اثر جبهه‌گیری و حملات مخالفان مستحکم تر شده بود. بیشتر گزارش‌های مدح مفضل در این دوره - توسط افرادی که غالباً وابسته به این جریان هستند - نشان‌دهنده وسعت جریان‌سازی علیه طیف مفضل و تلاش این حلقه برای زدودن این اتهامات است. این گزارش‌ها غالباً توسط شخصیت‌هایی هم چون اسحاق بن محمد بصری، محمد بن سنان، علی بن حسان هاشمی، خالد الجوان و یونس بن ظبیان - که وابسته به طیف مفضل هستند - نقل شده است (خونی، ابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، ۱۸/۲۹۴-۳۰۳).

۲. کشی، محمد بن عمر، رجال‌الکشی، ۲/۶۲۰.

۳. کسانی که از امام صادق (علیه السلام) درخواست رهبر جدید کردند؛ این عده گرچه ظاهراً از گرایش به ابوالخطاب بازگشته بودند؛ اما مشخص نیست که سایر شیعیان به طور کامل از این تغییر رویکرد آگاه شده یا در صورت آگاهی، آن را باور کرده و به رسمیت شناخته بودند.

۴. کشی، محمد بن عمر، رجال‌الکشی، ۲/۶۱۹؛ این گزارش نشان می‌دهد دیدگاه گروهی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) همچون زراره، ابابصیر، حجر بن زانده، عبدالله بن بکیر و محمد بن مسلم - به خاطر رفت و آمد مفضل با خطایبه - نسبت به وی منفی شده بود. آنان از امام خواستند نامه‌ای برای مفضل بنویسد و او را از این کار نهی کند. ادامه گزارش نشان می‌دهد که تعامل مفضل با این گروه، کاملاً راهبردی بوده و وی تلاش کرده است این مسأله را برای اصحاب امام تبیین کند.

شدند، وضعیّت تاریخی آشکارتر می‌شود.^۱

برخی تحقیقات شیعه پژوهان غربی نیز نشان می‌دهند که اطلاعات دقیقی برای اثبات غالی بودن «مفضّلیّه» در دست نیست. کالین تورنر بر این باور است که درباره فعالیت‌های این گروه و نقش مفضّل در تأسیس آن اطلاعاتی در دست نیست. گرچه ویلفرد مادلونگ بر این باور است که مفضّلیّه واقعاً یکی از فرقه‌های زیر مجموعه خطّابیه بود و پس از مدّتی مفضّل با انکار ابوالخطّاب اسدی حرف‌های پیشین خود را پس گرفت،^۲ اما این دیدگاه صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا گزارش پیشین به خوبی نشان داد که امام صادق (علیه السلام) مفضّل را پس از لعن ابوالخطّاب و انحراف وی به شیعیان کوفه معرفی کردند.

بعید نیست در میان کسانی که به دور مفضّل جمع شده بودند، عده‌ای بر عقاید انحرافی خطّابی خود باقی مانده بودند. همچنین، با اینکه پس از تبری امام صادق (علیه السلام) از ابوالخطّاب گروه زیادی از وی برگشتند، اما عده‌ای نیز بر عقاید سابق خود پافشردند و حلقه یاران وی را ترک نکردند که برای این گروه نیز امکان نفوذ در اطرافیان مفضّل وجود داشت.

این جریان، برای تثبیت جایگاه خود، آموزه‌هایشان را براساس معارف امامان پیشین، به ویژه امام صادق (علیه السلام) و یاران خاص آن حضرت (مانند: مفضّل بن عمر جعفی، محمد بن سنان و داود بن کثیر رقی) بنا کردند و از طریق آنان به نقل روایت پرداختند. از این رو احادیث و کتبی با مفاهیم تفویضی، به نقل از این شخصیتها در میان محافل امامیه منتشر شد؛ به نحوی که احادیث «تفویض مفضّل» به مفهومی کاملاً شناخته شده در جامعه حدیثی آن دوره تبدیل شد.^۳ با نگاهی به کتبی نظیر رجال کشی به خوبی می‌توان دریافت که غالب گزارش‌های نقل شده از مفضّل بن عمر جعفی و شخصیت‌های دیگر این جریان^۴ - که

۱. ملل و نحل نویسان و فرقه‌شناسان، در تاریخ از گروهی به نام «مفضّلیّه» یاد کرده‌اند. به گفته شهرستانی، این گروه بر این باور بودند که پس از ابوالخطّاب، مفضّل بن عمر امام است (شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ۱/۱۸۱). ابوالحسن اشعری نیز درباره این گروه می‌گوید که تفاوت این فرقه با سایر فرقه‌های خطّابیه این بود که چون امام صادق (علیه السلام) از ابوالخطّاب تبری جست، اینان نیز از وی برائت جستند و سراغ مفضّل رفتند. (اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق/۱۳).

2. Turner, Colin (2006) "The tradition of Mufaddal ...", p.182183.

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳/۶۸.

۴. مانند داود بن کثیر رقی؛ در این زمینه رک: نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال/۱۵۶؛ کشی، محمد بن

از آنها بوی اندیشه‌های تفویضی استشمام می‌شود - فقط از طریق مفوضه و غلات نقل شده‌اند.^۱ این جریان جدید - خطابی‌های پیوند خورده به طیف مفضل - برای متمایز کردن خود از عقاید غلات از یکسو و تثبیت اندیشه‌هایشان از سوی دیگر، نیاز به یک دکترین قوی داشتند. این مسأله در قالب تفویض مطرح شد؛ یعنی جریان مفوضه - یا همان نوظابی‌ها - با نفی اعتقاد به الوهیت ائمه علیهم‌السلام دامن خود را از اتهامات مربوط به غلات زدودند و در عین حال با طرح اندیشه‌ای افراطی درباره جایگاه ائمه علیهم‌السلام در عمل همان باور الوهی را پیاده کردند.^۲

جریان مورد بحث - همانطور که در گزارش مشهوری آمده است - در گام نخست تلاش کرد از طریق دست بردن در کتب اصحاب امام صادق علیه‌السلام این اقدام خود را عملی کند^۳ و گزارشهای مورد نظرش را به مفضل نسبت دهد. بدین ترتیب روایات غلو و تفویض را در کتب اصحاب وارد و آنان را به مفضل و امثال او منتسب کرد. شاهد این مدعا آن است که در دوره‌های بعدی با مجموعه‌ای از روایات تفویضی مفضل روبه‌رو هستیم که فقط در دست غلات است و آنان برای عقاید خود به این روایات اتکا می‌کردند. کشتی گزارش داده است مبنی بر اینکه طیاره غالبه در برخی کتبش از مفضل نقل کرده که با ابوالخطاب هفتاد پیامبر کشته شدند و حضرت صادق علیه‌السلام به مفضل و یارانش، پیامبر خطاب کرد.^۴ این گزارش یکی از محتویات کتب غلات است که آن را وضع کرده و به مفضل نسبت داده‌اند. عیاشی هنگامی که در نیمه دوم سده سوم هجری سراغ اسحاق بن محمد بصری - که وی را یکی از غلات می‌داند - می‌رود، وی کتابی از روایات تفویض مفضل در اختیار عیاشی می‌گذارد؛ ولی عیاشی آن کتاب را نمی‌پذیرد.^۵ یونس بن عبدالرحمن نیز می‌گوید:

وارد عراق شدم و بسیاری از اصحاب امام صادق علیه‌السلام را در آنجا دیدم؛ سپس

عمر، رجال الکشی، ۷۰۸/۲.

۱. کشتی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۶۱۵/۲.

۲. در این میان گروهی بودند که واقعاً از ابوالخطاب برگشته بودند؛ ولی همچنان رهیافتهای خطابی داشتند و برخی احادیث متعالی درباره مقامات امامان را براساس رهیافت‌های خود تفسیر، تحریف و منتشر کردند.

۳. کشتی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۴۸۹/۲.

۴. همان، ۶۱۵/۲.

۵. همان، ۸۱۲/۲-۸۱۳.

احادیث آنها را شنیدم و از کتابهایشان را گرفتم و به امام رضا علیه السلام عرضه کردم؛ حضرت انتساب بسیاری از آنها به امام صادق علیه السلام را رد کردند و فرمودند: «خدا ابالخطاب را لعنت کند؛ زیرا بر امام صادق علیه السلام دروغ بست؛ یاران او تا همین امروز این احادیث را در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام وارد می کنند»^۱.

انتساب روایات دروغین، درباره سایر شخصیت‌های طیف مفضل همچون جابر جعفی^۲ و داود رقی نیز رخ داد. درباره داود همانند سایر شخصیت‌های طیف مفضل گزارش‌های رجالی ضد و نقیضی در دست است؛ ابن الغضائری او را فاسد المذهب و ضعیف الروایة دانسته است؛^۳ احمد بن عبدالواحد بزاز (استاد نجاشی) نیز می گوید که تاکنون هیچ حدیث درستی از داود ندیده است.^۴ در مقابل، شیخ طوسی داود بن کثیر را ثقه دانسته است.^۵ شیخ مفید نیز روایتی مثل داود بن کثیر رقی را اهل ورع، علم و فقه شیعه و از باورمندان به امامت امام رضا علیه السلام دانسته است.^۶

با توجه به اینکه غلات به شکل گسترده‌ای از داود نقل کرده‌اند، به احتمال قوی، وی نیز گرفتار دسیسه غلات شده باشد؛ گویا وی نیز در پروژه تخریب غلات قرار داشته است و آنان همانند مفضل بن عمر سعی کردند روایاتی جعل و به داود منتسب کنند. نجاشی، داود بن کثیر را از روایتی می داند که غلات از او نقل کرده‌اند.^۷ کشی نیز تصریح می کند که غلات، داود را یکی از ارکان خود می دانند و گزارش‌های منکر زیادی از او نقل می کنند.^۸ کشی به

۱. همان، ۴۹۰/۲؛ اینکه ردبای احادیث دروغین منتسب به مفضل را کجا می توان یافت، پژوهش مستقلی می طلبد؛ اما به نظر می رسد امامیه روایاتی را از مفضل نقل کردند که آنها را از منابع موثق - و نه خطابی و غالی دریافت کرده بودند.

۲. رک: نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه/ ۳۵.

۳. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، کتاب الرجال/ ۵۸.

۴. نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال/ ۱۵۶.

۵. طوسی، محمد بن حسن، رجال/ ۳۳۶.

۶. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ۲/ ۲۴۸.

۷. نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال/ ۱۵۶.

۸. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۲/ ۷۰۸.

صراحت می‌گوید که غلات از او مطالب و مناکیب زیادی نقل می‌کنند؛ ولی در میان اصحاب کسی را ندیده است که بر او طعن وارد کند.^۱

البته دور بودن گفتمان اکثریت مسلمانان آن دوره از معارف شیعی نیز در تشدید این وضعیت مؤثر بود. شماری از گزارش‌ها به خوبی نشان می‌دهند که در دوره حضرت صادق (علیه السلام) بسیاری از معارف شیعی برای جامعه عام مسلمانان مطالبی غالیانه به نظر می‌رسیدند؛ به طوری که گروهی احادیث حضرت صادق (علیه السلام) را ضعیف شمردند. در این دوره افرادی چون مفضل - که اقدام به نشر این آموزه‌ها می‌کردند و یا دست کم در نشر آنها تقیّه نمی‌کردند - در نوک پیکان متهمین قرار داشتند. یحیی بن عبدالحمید حمانی در کتاب خود از شریک نقل کرده که گروهی همچون مفضل، بنان و چند نفر دیگر، با نقل احادیث عجیب از امام صادق (علیه السلام) باعث شدند که مردم بگویند حدیث جعفر بن محمد ضعیف است.^۲ بخش آخر این گزارش که راوی می‌گوید: «جعفر بن محمد نیز فردی عادی مانند سایر مردم است» به اذعان برخی رجال یون معاصر نشان می‌دهد که شریک، به امامت حضرت صادق (علیه السلام) باور نداشته است.^۳ براساس گزارشهای دیگری، شریک یکی از قضاة زمان امام صادق (علیه السلام) و از دشمنان شیعیان جعفری بوده است.^۴

در چنین شرایطی بود که در اوایل سده سوم هجری همزمان دو اتفاق مهم در جامعه اسلامی رخ داد: ۱. شناخته شدن و رسمیت یافتن گفتمان تفویض امر خلق و رزق؛^۲ مطرح شدن اتهام تفویض درباره طیف مفضل و نوخطایی‌ها.^۵ البته جامعه آن دوره از این دو گروه (طیف مفضل و نوخطاییها) تلقی «این همانی» داشتند؛ در حالیکه امروز ما آنها را جدا از یکدیگر می‌دانیم. درباره علت شکل‌گیری این تلقی در میان برخی از امامیان دوره‌های بعدی - به ویژه مکتب کش و سمرقند^۶ - این دلایل را به طور خلاصه می‌توان ذکر کرد:

۱. همان، ۷۰۴/۲ - ۷۰۵.

۲. همان، ۶۱۶/۲.

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۶۰/۲۰.

۴. همان، ۲۱/۹.

۵. از دید نگارنده، این گروه نیز طیفی بودند مشتمل بر: خطایی‌های توبه کرده، خطایی‌های میانه رو و خطایی‌های نفوذی.

۶. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۶۱۴/۲.

۱. درک ضعیف جامعه عام مسلمانان - و حتی برخی از اصحاب امامان - از آموزه‌های متعالی امامان شیعه و اقدام طیف مفضل به نقل مضامین عمیقی از ائمه علیهم‌السلام که احیاناً در ظاهر مشابه حرف‌های غلات بود؛

۲. اقدام طیفی از خطابیان به پیروی از مفضل و ساختن روایاتی به نقل از او از امام صادق علیه‌السلام برای تقویت اندیشه‌های خود؛

۳. مرآوده و رفت و آمد طیف مفضل با خطابیان و غلات میانه‌رو.

به نظر می‌رسد این زمینه‌ها سبب شدند تا جریان تبلیغی منفی علیه مفضل و برخی اصحاب وی شکل بگیرد.^۱ محمدتقی مجلسی می‌گوید، بعد از تتبع فراوان احوال رجال، پی بردم علت اینکه برخی اصحاب رجال (مانند: مفضل، جابر و معلی بن خنیس) را جرح کرده‌اند، این است که غلات، بسیاری از حرف‌های خود را به این افراد که از اصحاب اسرار بودند نسبت می‌دادند.^۲ آقای خوبی نیز تأیید می‌کند که بعید نیست بسیاری از مصنفات مفضل که نجاشی می‌گوید قابل اعتماد نیست، تألیفات خود وی نباشند و به او نسبت داده باشند.^۳

۱. از شواهد مهم دیگری که این موضوع را تقویت می‌کند، تصویری است که گزارش‌های رجال دوره امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام از وضعیت مفضل ارائه می‌کنند؛ این تصویر کاملاً با گزارش‌های قبلی متفاوت است؛ به تعبیر دیگر تمام روایات جرح مفضل مربوط به دوره حضرت صادق علیه‌السلام است و آنچه از امام کاظم و یا احیاناً امام رضا علیهم‌السلام درباره مفضل نقل شده، گزارش‌های مدح‌کننده جایگاه اوست (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۲/۶۲۰-۶۲۱). مدرّسی طباطبایی نیز به نقل از کتاب الشجره (تألیف ابوتمام اسماعیلی) می‌گوید: طرفداران مفضل جعفری، یعنی مفوضه، طرفدار امام رضا علیه‌السلام (مدرّسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/۱۲۸). از سوی دیگر بیشترین و صریحترین روایات لعن مفوضه، از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است؛ همچنین از آن حضرت، گزارش‌های صریحی در مدح مفضل بن عمر جعفری نقل شده است (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱/۳۲۰). این نکته که از یک سو امام رضا علیه‌السلام مفضل را مدح کرده‌اند و شخصیت‌های طیف مفضل نیز طرفدار امامت حضرت رضا علیه‌السلام بوده‌اند و از سوی دیگر حضرت شدیدترین مواضع را در برابر مفوضه اتخاذ کرده‌اند، به روشنی گویای آن است که مفوضه از امامت امام رضا علیه‌السلام طرفداری نمی‌کردند؛ بلکه مفضل و یارانش - که مفوضی نبودند - حامی امامت ایشان بودند.

۲. براساس نقل محدث نوری؛ نوری، حسین بن محمدتقی، خاتمه مستدرک الوسائل، ۵/۳۲۰.

۳. آیه الله خوبی پس از بررسی وضعیت مفضل می‌گوید:

همه گزارش‌های موجود، نسبت تفویض و خطابی بودن به مفضل را ثابت نمی‌کنند و اینکه نجاشی خطابی بودن او را به شکل «قیل» آورده مؤید آن است. گزارش‌های جرح مفضل قابل ترجیح بر گزارش‌های مدح او نیست. روایات جارحه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است و روایات امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام همگی مادحه است و در صورتی که روایات جرح را واقعاً امام صادق علیه‌السلام فرموده باشند، برای علت خاصی بوده است. از سوی دیگر شیخ مفید و ابن قولویه به صراحت او را توثیق کرده‌اند و شیخ طوسی در غیبت او را

ملاحظه چهارم: بر ساخته‌های مفوضه در سده‌های نخست هجری

مدرسی طباطبایی بسیاری از روایات در بردارنده مقامات خاص اهل بیت علیهم‌السلام که محدثان سده سوم هجری نقل کرده‌اند را جزو بافته‌های جریان مفصل یا همان مفوضه می‌داند.^۱ این ادعا با سخن دیگر ایشان که می‌گوید: «این احادیث در میان قمیون که از سردمداران مبارزه با مفوضه بودند، نتوانست نفوذ کند»^۲ در تضاد است؛ زیرا سده سوم هجری، دوره انتقال فعالیت‌های حدیثی به ایران و به ویژه قم بود و در واقع این روایات در کتب محدثانی که غالباً قمی بودند (مانند: کلینی، صفار، ابن بابویه، برقی و علی بن ابراهیم قمی) انعکاس یافته‌اند.^۳ با این وجود اگر دکتر مدرسی طباطبایی مدعی شود که آموزه‌های مفوضه در میان

در میان سفرای ممدوحین آورده است (خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳۰۳/۱۸ - ۳۰۴).

۱. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرآیند تکامل/ ۸۲ - ۸۳.

۲. همان/ ۸۸.

۳. در دیدگاه کلاسیک مشهور است که برخی مکاتب امامی همچون قمیون در مسأله غلو بسیار سختگیر بودند (رک: دیاری بیدگلی، محمدتقی، «جریان شناسی غلو و غالیان در رجال نجاشی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۷، شماره ۱، ۵۶؛ جباری، محمدرضا، «شناخت و تحلیل مکتب حدیثی قم از آغاز تا قرن پنجم هجری»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۴۹ و ۵۰، ۷۶). چه بسا بسیاری از اعتقاداتی را که امامیان دیگر پذیرفته بودند اینان جزو مطالب غلوآمیز می‌دانستند (نوری، حسین بن محمدتقی، خاتمه مستدرک الوسائل، ۷۸/۴ - ۷۹).

با این اوصاف، نگارنده در جای خود ثابت کرده است که اندیشه متقدمان امامیه درباره غلو، تنها براساس یک الگوی مؤلفه‌ای قابل تحلیل است (رک: گرامی، سیدمحمدهادی، مؤلفه‌های غلو نزد امامیه ... و واکنش مکاتب مختلف امامی در قبال مسأله غلو اینگونه نیست که نسبت به برخی سختگیرتر و نسبت به برخی دیگر سهل‌گیرتر باشند؛ این نگاه، تاریخی و واقع‌بینانه نیست. مثلاً موضع متکلمان بغداد در مؤلفه‌ای مثل «سهولت‌نبی» از نگاه قمیون، نزدیک به دیدگاه غالیان شناخته می‌شد و از سوی دیگر، دیدگاه اصحاب حدیث قم در این زمینه از نگاه بغدادی‌ها تقصیری انگاشته می‌شد؛ ولی در مؤلفه‌ای مثل «عالم ذر» یا «اظله» عکس این حالت حاکم بود. قمیون برخلاف دیدگاه کلاسیک به بسیاری از مقامات امامان باور داشتند و گوی سبقت را در این زمینه از سایرین ربوده بودند. البته برخی پژوهشگران معاصر همچون علی اکبر غفاری نیز متهم کردن قمیون به اندیشه‌های تقصیری درباره مقامات ائمه علیهم‌السلام را توهمی بیش ندانسته‌اند. غفاری بر اشتباه بودن دیدگاه سنتی درباره مفهوم غلو نزد قمیون تأکید می‌کند و بر این باور است که قمیون، بسیاری از مقامات امامان را (همانند آنچه در زیارت جامعه کبیره آمده است) قبول داشته‌اند (رک: دیاری بیدگلی، محمدتقی «جریان شناسی غلو و غالیان در رجال نجاشی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۸۸، شماره ۱، ۵۷). مثال دیگر برای طبقه‌بندی کلاسیک مکاتب امامی، ابن الغضائری است؛ وی در عین سخت‌گیری‌های رجالی‌اش به مکتب بغداد تعلق دارد. ابن الغضائری در موارد زیادی - در رجالش - از دیدگاه‌های قمیون درباره اشخاص انتقاد کرده است و به گونه‌ای صحبت می‌کند که انگار قمیون را جبهه‌ای در برابر خود می‌داند (نک: گرامی، سید محمدهادی،

قمیون نفوذ نکرده است، باید در صحت تلقی وی از معارف تفویضی تردید کرد. با توجه به اینکه پیشتر مشخص شد تلقی مدرسی طباطبایی از تفویض در مفهوم تاریخی آن نادرست است، سخن دیگر او مبنی بر اینکه برساخته‌های غلات در سده سوم نتوانست در میان دانشمندان قم نفوذ کند را می‌توان تلقی به قبول کرد.^۱ این اذعان دکتر مدرسی طباطبایی خود دلیلی بر رد ادعای وی مبنی بر نفوذ برساخته‌های مفوضه در میراث حدیثی امامیه است؛ زیرا این میراث چیزی جز منقولات قمیون نیست که آنان نیز به گفته مدرسی از این نفوذ در امان بودند.

در عین حال نگارنده بر خود لازم می‌داند به شکل دقیق‌تر و تحلیلی‌تری به امکان نفوذ آموزه‌های غلات و مفوضه - البته در معنای دقیق و تاریخی آن که پیشتر ذکر شد - توجه کند. گفتیم که علت اصلی تخریب چهره مفضل و طیف امامیان متعلق به وی، اقدام غلات و خطابییه به نقل احادیث دروغین از این گروه بود؛ اما چه ضمانتی وجود داشت که این احادیث وارد میراث حدیثی امامیه نشود؟ چه بسا بسیاری از احادیث دروغین نسبت داده شده به مفضل و طیف اصحاب وی، در میراث حدیثی امامیه بر جای مانده باشد.

به اعتقاد نگارنده، گرچه مفوضه یا همان نوظبابی‌ها یا غلات نسل دوم، توانستند روایات زیادی را به دروغ به طیف مفضل بن عمر جعفی نسبت دهند، اما این احادیث در نهایت نتوانستند در میراثی که محدثان امامی سده‌های سوم و چهارم هجری برای ما فراهم آوردند، نفوذ کنند. عالمان امامی - به ویژه اصحاب حدیث مکتب قم و سمرقند - با درایت خاصی، برساخته‌های نسبت داده شده به طیف مفضل را کنار نهادند و سایر روایاتی را که از طریق صحیح بدان دست یافته بودند نقل کردند. برخلاف تصور دکتر مدرسی، سیستم سنتی حدیث امامیه به خوبی می‌توانست جلوی ورود برساخته‌های جریان تفویض و خطابییه را بگیرد.^۲ برای درک این نکته، پژوهشگر متون حدیثی، باید فهم تاریخی و دقیقی از مفاهیم

مؤلفه‌های غلو نزد امامیه... (۱۴۲).

۱. اعتقادات (منقولات) علمای قم در این دوره می‌تواند ملاکی باشد برای شناسایی تشیع راستین و نه غالیانه و تفویضی. به شماری از این عقاید در ملاحظه دوم اشاره شد.

۲. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/ ۹۶.

حدیث - به ویژه بحث اجازه روایت - در قرون نخست داشته باشد.^۱
تصوّر نادرستی که برای دکتر مدرّسی و یا احیاناً برخی دیگر شکل گرفته است به علّت دور شدن از فضای گفتمان نقل حدیث در سده‌های نخست هجری و مقایسه شرایط آن دوره با وضعیّت کنونی، حاصل شده است. اگر تصوّر شود دست بردن اصحاب مغیره در کتب اصحاب امامان^۲ و یا آنچه از یونس بن عبدالرحمن درباره دست بردن خطّابیه در کتب اصحاب نقل شده،^۳ مشابه همان چیزی است که ما امروز از دست بردن در کتب درک می‌کنیم، خطایی بزرگ است. مثلاً اگر تصوّر شود دست بردن در کتب بدین صورت بوده است که شاگرد امام بدون اینکه خود او بفهمد چیزهایی را در کتب وارد میکرده‌اند نگاهی غیر واقعی است؛ همچنین است اگر تصوّر شود این دست بردن، در حدّ تصحیف و برخی تغییرات در جملات این کتب بوده است.

اصحاب مغیره بن سعید - گرچه براساس نقل گزارش پیشین ناشناخته بودند و انتسابشان به مغیره نامعلوم بود - دستبردشان بدین نحو بود که کتب اصحاب را برای نسخه برداری می‌گرفتند و از آن نسخه‌ای برمی‌داشتند و احادیث مورد قبول خود را در نسخه خودشان وارد می‌کردند؛ سپس آن نسخه را با واسطه خود و به نقل از آن صحابی نشر می‌دادند. در این روش، طبیعتاً طریق حدیث از شخص واضع می‌گذشت و بدین صورت بررسی وضعیّت حدیث امکانپذیر بود. اما با توجه به برخی قراین (که در ادامه ذکر می‌شوند) این دست بردن اولاً نه در حد چند کلمه و برخی تصحیفات، بلکه به شکل داخل کردن روایت‌های کامل و بعضاً بسیار طولانی بوده است و ثانیاً به نحوی نبوده است که صاحب نسخه از آن آگاه نشود

۱. در این زمینه رک: معارف، مجید و رضا قربانی زرین، «مشایخ اجازه در اسناد الکافی»، فصلنامه علوم حدیث، سال چهاردهم، ۷۱-۷۳؛ همچنین نگاه کنید به توضیحات زابینه اشمیتکه در خصوص اجازه که خالی از فایده نیست: "The ijāza ...", (66-Schmidtke, Sabine(2003))، pp.64.

۲. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۴۸۹/۲.

۳. همان، ۴۹۰/۲؛ یونس بن عبدالرحمن می‌گوید:

وارد عراق شدم و بسیاری از اصحاب امام صادق علیه السلام را در آنجا دیدم؛ سپس احادیث آنها را شنیدم و از آنها کتاب‌هایشان را گرفتم و آنها را به امام رضا علیه السلام عرضه کردم و حضرت انتساب بسیاری از آنها به امام صادق علیه السلام را رد کردند و فرمودند: خدا ابالخطّاب را لعنت کند؛ زیرا بر امام صادق علیه السلام دروغ بست و همچنین یاران او تا همین امروز این احادیث را در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام وارد می‌کنند.

و در واقع در قالب ایجاد نسخه‌ای جدید از کتاب با محتویات جدیدش - که بعداً از طریق واضع و با اجازه او نشر می‌یافته - صورت می‌پذیرفته است.

قرینه اول: عیاشی نقل می‌کند هنگامی که در نیمه دوم سده سوم هجری، سراغ اسحاق بن محمد بصری - که وی را یکی از غلات می‌داند - می‌رود، اسحاق کتابی از روایات تفویضی مفضل در اختیار عیاشی می‌گذارد؛ ولی عیاشی آن کتاب را نمی‌پذیرد.^۱ گزارش عیاشی درباره این ملاقات، به خوبی نشان می‌دهد که وی روایاتی از مفضل که منابعشان غیرقابل اعتماد بوده را نقل نکرده است؛ این در حالی است که عیاشی روایات مفضل را در تفسیر خود به شکل گسترده‌ای نقل کرده است. این امر نشان می‌دهد که رویه اصحاب اینگونه بوده است که روایاتی را که غلات از مفضل نقل می‌کرده‌اند روایت نمی‌کرده‌اند.

قرینه دوم: بررسی جایگاه احادیثی که ظن قوی و یا یقین به بر ساخته بودن آنها داریم و اکنون در میراث حدیثی شیعیان عالی قابل دستیابی است. پیشتر گفته شد که احادیث تفویضی نسبت داده شده به مفضل، در میان میراث حدیثی امامیه نفوذ نکرد و این احادیث تنها در میان سنت غالبانه - به ویژه غلات نصیری - رواج یافت. بررسی موارد حدیثی فعلی نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ به تعبیر دیگر در حال حاضر ما شاهد آن هستیم که احادیث تفویضی مفضل - البته تفویض در معنای دقیق تاریخی آن - جز از طریق غلات به دست ما نرسیده‌اند و این مضامین به نقل از مفضل و یا حتی طیف متمایل به او در میراث حدیثی رسمی امامیه برجستگی خاصی ندارند؛^۲ در واقع بسیار جالب است که نمونه‌های معدودی هم که درباره معارف غالبانه و تفویضی از طیف اصحاب مفضل وجود دارند - و غالباً در رجال کشی انعکاس یافته‌اند - در بسیاری از موارد از طریق غلات نقل شده‌اند.^۳ از سوی دیگر احادیثی با مضامین تفویضی، بیشتر در میان میراث حدیثی غلات نصیری قابل دستیابی

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ۲/۸۱۲ - ۸۱۳.

۲. نگارنده در منابع رسمی حدیثی امامیه، تنها یک گزارش یافته است که در آن به صراحت درباره تفویض امر خلق و رزق از مفضل نقل شده است (ر.ک: همان، ۲/۶۱۵).

۳. ر.ک: همان، ۲/۶۱۵.

است^۱ که از نمونه‌های خوب این آثار می‌توان به *الهفت والاظله* (یا الشریف) اشاره کرد.^۲ برخی شیعه‌پژوهان معاصر نیز در تحقیقات خود به بر ساخته بودن شماری از روایات نسبت داده شده به مفضل، اذعان دارند.^۳

به طور خلاصه این واقعیت که احادیث تفویضی مفضل در میراث رسمی حدیثی امامیه موجود نیست و چنین احادیثی غالباً در میراث غلات وجود دارد، از مهمترین قرینه‌هایی است که فرضیه نگارنده را تأیید می‌کند.

همچنین بررسی احادیث برجای مانده از سنت غالبانه، به خوبی نشان می‌دهد که این روایات، احادیثی کامل و در برخی موارد بسیار طولانی هستند؛^۴ نه در حد دو یا چند کلمه؛ زیرا اهداف واضعین این اخبار غالباً به شکلی نبوده است که بتوان با ایجاد تغییرات اندکی در احادیث بدان دست یافت. با این اوصاف امکان گنجاندن این احادیث در کتب اصحاب ائمه علیهم‌السلام به شکل مخفیانه امکانپذیر نبوده است و تنها از طریق که پیشتر ذکر شد (قرض گرفتن کتاب، استنساخ از روی آن و نشر آن از طریق اجازه) امکان پذیر بوده است.

۱. نمونه‌هایی از این آثار در مجموعه سلسله التراث العلوی که در لبنان چاپ شده قابل دستیابی است؛ به ویژه مجلد مجموعه المفضلیة که در آن آثاری همچون «الرسالة المفضلیة»، «کتاب الحجب و الأنوار»، «کتاب الصراط»، «کتاب الهفت الشریف» و «کتاب البدء و الإعادة» به چاپ رسیده است.

۲. تورنر درباره کتاب الهفت و الاظله می‌گوید که این کتاب بیشتر از اینکه برای غلات ایده پردازی سیاسی کند، کلام غالبان را بی‌ریزی کرده است. به گفته وی، هاینس هالم مدعی بوده است که این کتاب قدیمی‌ترین نوشته حدیثی غلات است. متأسفانه درباره آثار مفضل بن عمر - به ویژه آثار منسوب به او همچون الصراط و الاظله - تحقیقات منتقدانه‌ای در دست نیست. با این وجود لازم به ذکر است که آقای آراسطوریان موشغ - از دوستان نگارنده - در دانشگاه بیل ایالات متحده آمریکا، مشغول نگارش رساله دکتری خود در زمینه میراث حدیثی مفضل بن عمر جعفری، به ویژه الهفت و الاظله می‌باشد.

3. Turner, Colin (2006) "The tradition of Mufaddal ...", p. 184.

۴. به طور خلاصه نگارنده بر این باور است تحلیل موضوعات مرتبط با غلات نباید براساس تخیلات باشد؛ بلکه باید براساس نمونه‌های موجود صورت گیرد. اکثر نمونه‌هایی که قطع و یا ظن به ساختگی بودن آنها داریم از سنخ احادیث کامل و طولانی هستند؛ نه از سنخ تصحیف و تحریف. یکی از نمونه‌های ظنی ساختگی، اثری است که در منابع رجالی از آن به عنوان «فضل انا انزلناه» - برای حسن بن عباس الحریشی - یاد شده است (ر.ک: خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۳۶۹/۴). کلینی در کافی بابتی را در این خصوص باز کرده است و همه ۹ روایت این باب را از الحریشی نقل کرده است (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۲۴۲/۱-۲۵۰). ملاحظه این باب به خوبی نشان می‌دهد که این ۹ روایت، تمام و یا دست کم بخشی از این کتاب است؛ خصوصیت جالب توجه در این کتاب طولانی بودن احادیث است.

قرینه سوم؛ شواهد تاریخی صریحی وجود دارند که نشان می‌دهند این احادیث قابل تشخیص و شناسایی بوده‌اند و در واقع احتمال شناسایی آنها بیش از احتمال مخفی بودن آنها بوده است. همانطور که مدرسی گزارش می‌دهد این توان در علمای قم وجود داشته است؛^۱ به ویژه به نظر می‌رسد این قدرت و توان در شماری از علمای قم همچون ابن الولید بسیار قوی بوده است.^۲

در نهایت، گرچه دکتر مدرسی بر این باور است که امکان رواج احادیثی دروغین حتی به نقل از امثال ابن ابی‌یعفور و احمد بن محمد بن عیسی اشعری نیز وجود داشت،^۳ اما به نظر می‌رسد به این سادگی نمی‌توان روایات بسیاری که از این دو نفر و امثال آنها نقل شده است را بر ساخته مفوضه دانست. درست است که شخصیتی همچون احمد بن محمد بن عیسی اشعری، بیشترین نشر دهنده میراث حدیثی محمد بن سنان زاهری در تاریخ حدیث امامیه است؛^۴ اما این موضوع نه تنها مؤید تلاش غلات برای انتساب آموزه‌های خود به محمد بن سنان نیست، بلکه از آن رو که احمد شناخته شده‌ترین شیخ قمی در مبارزه با غلات است، می‌تواند حاکی از جلالت قدر محمد بن سنان و امثال او باشد.

۱. خود دکتر مدرسی طباطبایی به صراحت، وجود این توان را در میان قمیون می‌پذیرد؛ زیرا به قول او «الشاهد بیری ما لایری الغائب»؛ (ر.ک: مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/ ۸۸ و ۱۰۰).

۲. ر.ک: نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال/ ۳۲۹.

۳. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل/ ۹۶.

۴. ر.ک: درایه، نرم افزار حدیثی، بخش ارزیابی اسناد. فاصله میان اینکه احمد بن محمد بن عیسی اشعری چند روایت از محمد بن سنان نقل کرده باشد با اینکه بیشترین روایات راوی از محمد نقل کرده باشد بسیار زیاد است. ممکن است طبیعی به نظر برسد که غلات با انگیزه تطهیر محمد بن سنان سعی کرده‌اند نقل احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان را تکثیر کنند؛ اما چنین فرضی مردود است؛ زیرا چنین دستبردی در طبقه‌ای که از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده‌اند صورت می‌گیرد؛ در حالیکه بحث بر سر منقولات احمد از طیف اصحاب مفضل بن عمر جعفی است. پیشتر گفته شد غلات احادیث دروغین خود را به اصحاب امام صادق (علیه السلام) و طیف مفضل نسبت دادند و آن را منتشر کردند. از سوی دیگر در طبقه‌ای که از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده‌اند، چنین دستبردی امکان ندارد؛ زیرا در میراث حدیثی امامیه طبقه‌ای که از احمد نقل روایت کرده‌اند، مشایخ شناخته شده قم هستند و در میان آنها شخصیت‌های غالی وجود ندارند.

- ابن الغضائری، أحمد بن الحسين، كتاب الرجال، به كوشش سيد محمد رضا جلالی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.
- صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات، به كوشش عصام عبدالسيد، بيروت، دار المفيد، ۱۴۱۴ ق
- _____ التوحيد، به كوشش سيد هاشم حسینی تهرانی، قم: مؤسسه نشر اسلامي، بي‌تا.
- _____ الخصال، به كوشش علي اكبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۲ ش
- ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، به كوشش جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۷ ق.
- ابوعلی طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، تهران: دارالکتب الإسلامیه، بی‌تا.
- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، چاپ دوم، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
- اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الإسلامیین، به كوشش هلموت ریتز، بيروت، ۱۴۰۰ ق.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نویختی، تهران، کتابخانه ظهوری، ۱۳۵۷ ش.
- امیر معزی، محمد علی، «ملاحظاتى درباره يك تقد»، ایران نامه، سال چهاردهم.
- جباری، محمد رضا، «شناخت و تحلیل مکتب حدیثی قم از آغاز تا قرن پنجم هجری»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۴۹ و ۵۰، ۱۳۷۹ ش.
- جعفی، مفضل بن عمر، المجموعه المفضلیه (در مجموعه سلسله التراث العلوی، ج ۶)، به كوشش ابوموسی و الشیخ موسی، بيروت: دار لأجل المعرفة، ۲۰۰۶ م.
- حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، به كوشش مشتاق المظفر، بی جا، بی‌تا.
- خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، چاپ چهارم، بيروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۱ ق.
- خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.
- دیاری بیدگلی، محمد تقی، «جریان شناسی غلو و غالیان در رجال نجاشی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۷، شماره ۱، ۱۳۸۴ ش.
- راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، به كوشش سيد محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الإمام المهدي، ۱۴۰۹ ق.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، چاپ اول، به كوشش عبد الله عمر البارودی، بيروت، دار الجنان، ۱۴۰۸ ق.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، به كوشش محمد سيد کبلائی، بيروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، به كوشش میرزا حسن کوجه باغی، تهران، مؤسسه اعلمی، ۱۳۶۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.
- _____ تلخیص الشافی، چاپ اول، قم، انتشارات المحبین، ۱۳۸۲ ش.
- _____ کتاب الرجال، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱ ق.
- فوکو، میشل، نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ ش.
- کشی، محمد بن عمر، رجال الکشي، به كوشش سيد مهدي رجایی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ق.
- کدیور، محسن، «قرائت فراموش شده؛ بازخوانی نظریه علمای ابرار»، مجله مدرسه، شماره ۳، ۱۳۸۵ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به كوشش علي اكبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
- گرامی، سيد محمد هادی، «مؤلفه‌های غلو نزد امامیه در ۵ سده نخست هجری و تأثیر آن در فهم گزارش‌های

رجالی متقدم»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۹ ش.

محدّثین، جواد، «کتابی که بهانه دست اکبر گنجی شد»، منتشر شده در سایت تابناک، ۱۳۸۸ ش.

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، به کوشش عبد الرحیم ربانی شیرازی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

مدرسی طباطبایی، سیدحسین، مکتب در فرایند تکامل، چاپ دوم، ترجمه هاشم ایزدینساز، تهران، کویر، ۱۳۸۶ ش.

معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، چاپ دهم، تهران، کویر، ۱۳۸۸ ش.

معارف، مجید و رضا قربانی زرین، «مشایخ اجازه در اسناد الکافی»، فصلنامه علوم حدیث، سال چهاردهم، شماره اول.

مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

الإرشاد، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

میرجهانی طباطبایی، محمدحسن، ولایت کتبه، به کوشش محمد لولایی، قم، الهادی، ۱۳۸۲ ش.

میلز، سارا، گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنجان، هزاره سوم، ۱۳۸۲ ش.

نجاشی، احمد بن علی، کتاب الرجال، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

نمازی شاهرودی، علی، اثبات ولایت، تهران، نیک معارف، ۱۳۷۵ ش.

نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، چاپ دوم، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۴ ق.

نوری، حسین بن محمدتقی، خاتمه مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البیت (علیهم السلام)، ۱۴۱۵ ق.

هارلند، ریچارد، ابرساختگرایی؛ فلسفه ساختگرایی و پساساختگرایی، ترجمه فرزانه سجودی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

Turner, Colin (2006) "The tradition of Mufaddal and the doctrine of the Raja" Journal of Persian Studies, Vol. 44.

Schmidtke, Sabine (2003) "The ijāza from *TM* Abd Allāh b. Īlī 'al-Samāhijī to Nā'ir al-Jārīdī al-Qā'īf" Culture and Memory in Medieval Islam, pp. 6485-.

Remarks on the Discourse of Delegation in Early Islamic Centuries

Seyed Muhammad Hadi Gerami

Abstract

After the Islamic Revolution in Iran, Shiism came under the spotlight of orientalists who engaged in a historical analysis of Shiite beliefs. Some followers of the orientalists among Shiite believers have in the last few decades adopted the same approach and claimed that Shiite thought has evolved through history even in its basic foundations. An example of this attitude can be found in the book *Crisis and Consolidation in the formative Period of shi'ite Islam* by Seyed Hoseyn Modarresi-Tabâtabâyi.

The writer's purpose in the present article is to propose a plan for a report on the development of Imamite thought without engaging in normative and theologic discussions in order to provide a more transparent history of early Imamite thought. To this end, the author makes certain remarks on the thinking of Dr. Modarresi-Tabâtabâyi regarding the discussion of delegation. Therefore, the first remark relates to the impression of early Imamites concerning the concept of delegation. Then, in the second remark, the problem is examined more extensively and more deeply. In the third remark, the author analyzes the historical understanding of the opinion of Mufaḍḍal ibn Umar Ja'afi regarding the problem of delegation. The article will finish by providing the constructs of delegation in the early hegiraic centuries.

Keywords: Delegation, intellectual history of early Imamites, historical analysis of Shiite beliefs, ideas of Dr. Modarresi Tabâtabâyi.